

## بازپژوهی ادله مانعیت قتل خطائی از ارث

حمید مسجدسرایي\*

### چکیده

فقه‌های اسلام اعم از عامه و خاصه بر مانعیت قتل عمد از ارث متفق می‌باشند؛ اما در خصوص مانعیت قتل خطائی، همواره دیدگاه‌های متفاوتی بین فقها مطرح بوده که عمدتاً ناشی از تعارض روایات وارده در این زمینه می‌باشد؛ به طوری که برخی از فقها، قاتل خطائی را به طور مطلق از همه ماترک و حتی دیه مورث محروم می‌دانند. در مقابل، عده‌ای دیگر بر عکس نظر اول، معتقدند که قاتل خطائی مطلقاً از همه ماترک مورث و حتی از دیه او ارث می‌برد؛ دیدگاه سوم نیز با قائل شدن به نظریه تفصیل، معتقد است که قتل خطائی فقط مانع ارث بردن دیه ناشی از قتل می‌شود ولی از ارث بردن بقیه ماترک مانعیت ایجاد نمی‌کند. در این مقاله دیدگاه‌های سه‌گانه یاد شده و ادله ناظر به آنها مورد نقد قرار گرفته‌اند و ضمن رد دیدگاه اول و دوم، نظریه تفصیل که با اصول و قواعد حاکم بر حقوق جزای اسلام سازگارتر است تقویت و پذیرفته شده است.

**کلیدواژه:** مانعیت ارث، قتل خطائی، ماترک، مورث، قتل عمد

---

\* استادیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه سمنان h\_masjedsaraie@profs.semnan.ac.ir

تاریخ وصول: ۹۲/۲/۸ - پذیرش نهایی: ۹۲/۶/۱۶

## ۱- طرح مسأله

مطابق یکی از قواعد متعارف در باب ارث، از جمله شرایط ارث بردن وارث از مورث آن است که وارث از موانع ارث خالی باشد. در تعریف مانع ارث گفته شده است که: مانع عبارت است از وجود صفتی در شخص وارث، و یا سر زدن عملی از وی، که در نتیجه او را از اصل یا بعض ارث ممنوع می گرداند (ترمینولوژی حقوق/۶۹۶)؛ در تعریف دیگری آمده است که مانع ارث، عبارت است از اموری که باعث عدم مترتب شدن حکم می شود و تأثیر مقتضی وراثت را باطل می سازد با وجود این موجب ارث بردن فراهم می باشد (ترمینولوژی فقه/۵۹۵).

با دقت نظر در متون فقهی شیعه و سنی می توان دریافت که درباره شمارش انواع موارث ارث و تعداد آن، اختلاف نظر چشمگیری بین فقها بروز کرده است، اما صرفنظر از اختلاف دیدگاه فقها در این خصوص، آن چه مسلم می باشد این است که فقهای اسلام اتفاق نظر دارند بر این که سه مانع: قتل، رقیب و اختلاف در دین، از موانع ارث محسوب می شود (الفقه علی المذاهب الخمسه/۴۹۹)؛ برخی دیگر از فقها، علاوه بر سه مانع یاد شده، تولد از زنا و لعان را نیز به موانع سه گانه مذکور افزوده و تعداد موانع ارث را پنج مانع دانسته اند (تحریر الوسیله/۲/۳۶۴ به بعد). این در حالی است که برخی دیگر از فقها از جمله شهید اول، تعداد موانع ارث را هفت مانع دانسته و حمل و غیبت وارث مفقود الأثر را نیز در عداد موانع ارث ذکر کرده اند (اللمعه الدمشقیه/۲۲۲ به بعد)؛ همین فقیه در یکی از دیگر تألیفات خود، تعداد موانع ارث را بیست مانع دانسته است، که عبارتند از: رقیب، کفر، قتل، لعان، تولد از زنا، شک در نسب، غیبت منقطعه وارث، دین مستغرق در ترکه، علم به اقتران مرگ متوارثین، حمل قابل وراثت مادامی که زنده به دنیا نیامده است، وجود وارث اقرب، واقع کردن عقد توسط مریض در مرض موت خویش بدون اذن ورثه، طفلی که بدون حرکت و گریه به دنیا آمده و علم به حیات وی پس از به دنیا آمدن نیست، شک در حریت و عبدیت وارث، منع به اندازه حبوه، منع به مقدار کفن، منع به اندازه ثلث ترکه در اثر وصیت، موقوفه بودن ترکه، در آمدن عبد

جانی به بندگی مجنی علیه یا ولی وی بر اثر جنایت که این عمل وی مانع از ارث بردن ورثه عبد از او می شود، تبری نزد حاکم شرع از گناهان فرزند و میراثش (الدروس الشرعیة/ ۲/ ۳۴۲-۳۷۴).

در یک برداشت حقوقی از آن چه که علمای حقوق اسلام درباره موانع ارث ذکر کرده اند می توان ادعا کرد که بسیاری از موانع مذکور، مانع اصطلاحی در حقوق نمی باشند چرا که منتسب بودن وارث به مورث به واسطه نسب یا سبب، و وجود وارث در طبقه خاص خود بدون وجود وارثی مقدم بر ایشان که از قاعده «الأقرب يمنع الأبعد» پیروی می کند از جمله احکام اولیه توارث بین دو نفر بوده، و جزء قواعد عمومی ارث محسوب می شود از اینرو ذکر آنها به عنوان مانع ارث، چندان صحیح و منطقی به نظر نمی رسد؛ لذا از میان موانع متعدّد و مذکور، تنها سه مانع «کفر، قتل و رقیت» می تواند به عنوان مانع ارث به معنای خاص آن به شمار آید.

اما درباره مانعیت قتل در صورتی که قتل عمدی بوده و بر خلاف شرع صورت گرفته باشد اتفاق نظر وجود دارد و حتی برخی نیز بر آن ادعای اجماع کرده اند (جامع المدارک/ ۵/ ۲۹۲؛ مستند الشیعه/ ۱۹/ ۴۳)، فقط فرقه خوارج که در اقلیت هستند عقیده دارند که قتل به هر نوعی که باشد مانع ارث نیست (احکام الموارث فی الشریعه الاسلامیه/ ۵۳). به طوری که از بررسی آثار فقهی شیعه و سنی می توان به دست آورد که هیچ صاحب نظری را نمی توان یافت که به مانعیت قتل عمدی به نحو غیر قانونی نظر نداده باشد (الخلاف/ ۴/ ۲۸؛ المختصر النافع/ ۲۵۵؛ المراسم العلویّه/ ۲۲۰؛ المهذب/ ۱۲۴؛ السرائر/ ۳/ ۲۲۹؛ الجامع للشرائع/ ۵۰۴؛ المقنعه/ ۷۰۳؛ جامع عباسی/ ۳۹۳؛ جامع الخلاف و الوفاق/ ۳۸۹؛ منهاج الصالحین/ ۲/ ۳۵۴). دلیل مانع بودن قتل عمدی برای ارث، ورود اخبار و احادیث زیادی می باشد که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین در این خصوص وارد شده است، از جمله در روایتی از هشام بن سالم آمده است که پیامبر (ص) فرمودند: «لا میراث للقاتل» (وسائل الشیعه/ ۲۶/ ۳۰)، یا در روایت دیگری ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمودند: «لا یتوارث رجلان قتل أحدهما صاحبه: دو نفر که یکی از آنها دیگری را به قتل برساند از یکدیگر

ارث نمی برند» (تهذیب الأحکام/۳۷۷/۹). با دقت در این روایات و امثال آن در می یابیم که هیچ شک و شبهه ای در عدم ارث بردن قاتل عمدی وجود ندارد و این موضوع به طور صریح و قاطع و روشن، در لسان معصومین بیان گردیده است، البتّه در مانعیت قتل عمدی نیز فرقی نمی کند که قتل بالتّسبیت واقع شده یا بالمباشره بوده باشد، چه آن که در ظاهر ادله و روایات نیز لفظ «قاتل»، اعمّ از قاتل مباشر و قاتل مسبّب است. ماده ۸۸۰ ق.م. نیز مقرر می دارد: «قتل از موانع ارث است، بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد از ارث او ممنوع می شود، اعمّ از این که قتل بالمباشره باشد یا بالتّسبیت و...».

اما در خصوص قتل غیر عمدی و به طور معین قتل خطائی، این پرسش مطرح می شود که آیا قتل خطای محض نیز همانند قتل عمد، مانع ارث بردن وارث قاتل از مورث خود می شود یا این که چنین قتلی مانعیت از ارث بردن قاتل را ایجاد نمی کند؟ با تتبع در اقوال فقها، و به رغم اختلاف نظر جدی که در این خصوص دیده می شود می توان ادعا کرد که اقوال فقها در این باره به سه دسته کلی تقسیم می شود:

- ۱- قتل خطائی مانع از ارث است مطلقاً، هم از ماترک مورث و هم از دیه او.
- ۲- قتل خطائی مانع از ارث نیست مطلقاً، نه از ماترک مورث و نه از دیه او.
- ۳- قتل خطائی فقط مانع ارث بردن وارث از دیه قتل می شود، اما مانع ارث بردن از بقیه ماترک میّت نمی شود (الرّوضه البهیّه ۳۲/۸ به بعد؛ قواعد الأحکام/۳۴۶/۳؛ مسالک الأفهام/۱۳/۳۷؛ الوسيله/۳۹۶؛ مفاتیح الشرائح/۳/۳۱۴؛ بلغه الفقیه/۴/۲۵۲).

چنان که ملاحظه می شود قول اوّل و دوّم که پاره ای از فقهای امامیه و اهل سنت بدان قائل شده اند از اطلاق برخوردار بوده و فرقی بین دیه قتل خطائی که توسط قاتل وارث پرداخت شده و جزء ترکه مقتول مورث می شود و بین سایر دارایی و ترکه مقتول فرقی نگذاشته، و طبق دیدگاه اوّل، وارث را به کلی از ارث محروم ساخته، و طبق دیدگاه دوم، هیچ مانعیتی برای قاتل خطائی ایجاد نمی کند، نه در ناحیه دیه قتل، و نه در ناحیه سایر ترکه متوفی. اما قول سوّم که می توان از آن به قول به تفصیل تعبیر کرد ضمن این که اطلاق دیدگاه اوّل و دوّم را نپذیرفته است با تفصیل بین دیه پرداخت

شده توسط قاتل و بین سایر دارائی و ما ترک مقتول، قاتل شده است به این که قاتل خطائی، از اولی یعنی از دیه پرداخت شده بابت قتل ارث نبرده و محروم می گردد، ولی از مورد دوم یعنی سایر ماترک می تواند ارث ببرد. البته نظریه سوم، نظر اکثر قریب به اتفاق فقهای امامیه بوده و مبتنی بر دلایل محکم و متقنی است که با قواعد و موازین فقهی و حقوقی سازگاری بیشتری دارد.

در این تحقیق هریک از این نظریات را به طور جداگانه مطرح کرده و ضمن نقد و تحلیل ادله نظریه اول و دوم، از منظر حقوق موضوعه نیز با ذکر دلایلی منطقی اثبات خواهیم کرد که ظاهر ماده ۸۸۰ قانون مدنی نیز که قاتل غیر عمد را هم از دیه و هم از غیر دیه ممنوع می داند و نیز مفهوم مخالف ماده مذکور، با نظر مشهور فقهای امامیه سازگاری نداشته، و باعث ایجاد برداشت های ناصواب از ماده فوق اشاره گردیده است.

## ۲- اقوال فقها پیرامون مانعیت قتل خطائی از ارث

فقهای اسلام در خصوص این که آیا قتل خطائی می تواند مانع ارث بردن از ترکه یا دیه شود یا این که قاتل را فقط از دیه محروم می گرداند همواره دیدگاه ها و نظریات گوناگونی اظهار داشته اند. با تتبع در اقوال فقهای متقدم و متأخر می توان به دیدگاه های ذیل دست یافت:

### ۲-۱- دیدگاه اول: قتل خطائی مانع ارث است مطلقاً

#### ۲-۱-۱- بررسی نظر فقهای عامه و خاصه

این نظریه که شاید مهجورترین نظریه در بین فقها باشد در میان فقهای قرون پس از غیبت کبری امام عصر (عج) پیروانی ندارد؛ از میان فقهای امامیه، ابن عقیل، فضل بن شاذان و عمّانی از متقدمین فقهای امامی چنین نظری دارند (مستند الشیعه/۱۹/۴۵؛ جواهر الکلام/۳۹/۳۷)؛ از فحوای کلام مرحوم کلینی و شیخ صدوق (ره) نیز بر می آید که این دو بزرگوار با نقل نظریه فضل بن شاذان و بدون هیچ گونه اظهار نظری پیرامون

قبول یا رد آن چنین تبادر می کند که به نظر مذکور تمایل دارند (جواهر الکلام/۳۷/۳۹)؛ البته در میان فقهای عامه نیز جمع بزرگی از آنان نظیر ابن شبرمه، ثوری و نخعی به نظر شافعی تمایل دارند که مطابق این دیدگاه، بر اساس عموم و اطلاق روایاتی نظیر «لایرث القاتل شیئاً» یا «لایرث القاتل من المقتول»، یا «لا میراث للقاتل» (وسئل الشیعه/۳۰/۲۶، باب ۷، حدیث ۱)، قاتل را اعم از خطائی و عمدی و حتی قتل به حکم قانون و بحق و هر کسی که به هر گونه مرتکب قتل مورث خود گردد ممنوع از ارث او می دانند (الخلاف/۲۹/۴؛ المغنی/۱۶۲/۷) ابواسحق مروزی گفته است که قتلی مانع ارث می گردد که قاتل را در معرض اتهام قرار دهد، مانند این که شخصی علیه پسرش به زنا یا محصنه یا قتل عمدی وی شهادت دهد و در اثر شهادت وی، پسر اعدام گردد چون این شهادت، او را در معرض اتهام و تهمت قرار می دهد، مانع ارث خواهد بود (المجموع/۶۱/۱۶)، ابو حنیفه و شاگردان ایشان نیز معتقدند قاتل عمدی و خطائی ارث نمی برد مگر آن که قاتل، نابالغ یا دیوانه باشد که در این صورت از میراث محروم نمی شود (الانتصار/۵۹۶)؛ هم چنین قتلی را که توسط لشکر امام عادل نسبت به گروه باغی واقع می شود از حکم کلی ارث نبردن قاتل از دیه و ترکه، خارج نموده است (الروضه الندیة/۳۳۰/۲)؛ البته برخی از شاگردان شافعی، قول ایشان را به این گستردگی نپذیرفته و عقیده دارند که اگر قتل واقع شده، موجب قصاص یا پرداخت دیه یا کفاره گردد مانع از ارث خواهد بود، ولی اگر قتل ارتكابی هیچ یک از مجازات های مذکور را در پی نداشته باشد، قتل به حکم قانون، دفاع از خود و... باشد مانع از ارث نیز نخواهد بود (الخلاف/۲۹/۴، المجموع/۶۱/۱۶).

## ۲-۱-۲- ادله دیدگاه اول و نقد آن

دلیل اول: دلیل عمده آن دسته از فقها نظیر عمّانی، که قتل خطائی را به طور مطلق از ترکه و از دیه، مانع می داند اطلاق و عموم نصوص و روایاتی است که در این زمینه وارد شده است و با اطلاق و یا عموم خود، هر نوع قتلی را مانع ارث شمرده، و تفصیلی بین دیه و غیر دیه در آن گذارده نشده است. از جمله این روایات، روایت علاء

بن فضیل از امام صادق (ع) است که فرمود: «و لایرث الرَّجُلُ الرَّجُلَ إِذَا قَتَلَهُ وَ إِن كَانَ خَطَاً: اگر کسی دیگری را بکشد از او ارث نمی برد هر چند قتل خطائی باشد» (وسائل الشیعه/۳۵/۲۶). البته در روایت های دیگری با چنین تعبیری آمده است که: «لَا یَقْتُلُ الرَّجُلُ بَوْلَهُ إِذَا قَتَلَهُ وَ یَقْتُلُ الْوَلَدَ بَوْلَهُ إِذَا قَتَلَ وَالِدَهُ، وَ لَیْرَثُ الرَّجُلُ أَبَاهُ إِذَا قَتَلَهُ وَ إِن كَانَ خَطَاً: اگر پدر، فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود ولی فرزند به واسطه کشتن پدرش، کشته می شود، و اگر کسی پدر خود را بکشد از او ارث نمی برد اگر چه قتل خطائی باشد» (همان/۳۴/۲۶).

در نقد دلیل این دیدگاه باید گفت که اولاً- عمومات روایاتی که این گروه بدان استناد کرده اند با روایاتی که قاتل خطائی را از ترکه محروم نمی دانند تخصیص خورده است (مستند الشیعه/۴۸/۱۹)؛ ثانیاً- این روایت ضعیف و مرسل بوده، و در نتیجه غیر قابل اعتماد می باشد، ثالثاً- به دلیل تعارض با احادیث حسن و صحیحی که از امامان شیعه نقل گردیده است از درجه اعتبار ساقط می شود؛ رابعاً- از آن جایی که روایات مذکور، موافق اقوال فقهای عامه است باید حمل بر تقیه گردد (بلغه الفقیه/۲۵۳/۴)، چنان که شیخ طوسی در تهذیب و استبصار، و سید مرتضی در انتصار چنین کرده اند (ریاض المسائل/۳۴۰/۲)، در نتیجه از پذیرش حکم مندرج در آن خودداری می شود؛ البته شیخ طوسی در کتاب نهاییه، به شاذ بودن روایت فوق الذکر و در نتیجه عمل نکردن به آن تصریح کرده است (النهاییه/۶۷۲).

دلیل دوم: از دیگر دلایلی که در رد نظریه اول می توان اظهار داشت آن است که این نظریه، نظریه ای غیر مشهور و ضعیف است و با اجماع طائفه امامیه مبنی بر ارث بردن قاتل خطائی از دیه نیز موافقت ندارد.

دلیل سوم: هم چنین باید گفت اصولاً فلسفه وضع چنین قانونی، جلوگیری از ریخته شدن خون مورثین بی گناه به دست وارثین طمع کار و لاقید است، در حالی که در قتل غیر عمد، چنین موضوعی نه تنها وجود ندارد بلکه عرف نیز به عدم ضرورت منع از ارث در مورد قاتل غیر متعمد گواهی می دهد (موانع ارث/۱۲۵).

دلیل چهارم: دلیل دیگری که می توان ادعا کرد آن است که با توجه به این که در قتل خطائی، عاقله مسؤول پرداخت دیه است این مانع که برگرداندن بخشی از دیه به قاتل که در فرض قتل شبه عمد پیش می آید و عقل آن را نمی پذیرد چنین محظوری در فرض خطائی بودن قتل، منتفی است و منع عقلی وجود ندارد که ما قاتل را از دیه نیز محروم بدانیم، چنان که از سایر ماترک ممنوع می دانیم.

دلیل پنجم: این گروه با استمداد از قواعد اصولی معتقدند که روایاتی از قبیل «لایرث القاتل شیئاً» افاده عموم می کند، چرا که «القاتل» عامّ بوده، و بر نفی ارث بردن قاتل چه از دیه و چه از سایر ماترک دلالت دارد.

جواب این دلیل آن است که اولاً- ما این عموم را قبول نداریم، زیرا طبق قواعد اصولی، مفرد محلّی به الف و لام افاده عموم نمی کند؛ ثانیاً- بر فرض که بپذیریم افاده عموم می کند جواب ان است که این روایت و امثال آن عامّ است در حالی که روایات دالّ بر ارث بردن قاتل خطائی از غیر دیه، خاصّ می باشد، از اینرو جمع بین روایات لازم است به این صورت که روایات عامّ را با ماعدای مدلول روایات خاصّ تخصیص بزنیم و در نتیجه در مورد قتل خطائی، قاتل به ارث بردن قاتل از غیر دیه شویم. گذشته از این، روایت فضیل که به صراحت بر ارث نبردن قاتل خطائی از دیه دلالت دارد ضعیف و مرسل است، زیرا روایت مذکور از طریق دو دسته روات نقل شده است که هر دو طریق آن منجر به مرسل بودن آن گردیده است (مسالک الأفهام/۱۳/۳۹۹).

## ۲-۲- دیدگاه دوّم: قتل خطائی مانع ارث نیست مطلقاً

### ۲-۲-۱- بررسی نظر فقهای عامّه و خاصّه

گروه بسیاری از فقهای امامیه که بزرگانی نظیر محقق حلّی، شیخ طوسی، و شیخ مفید در میان آنان قرار دارند معتقدند که تنها قاتل عمدی از ارث ممنوع است و سایر قاتلین که در عمل خویش قصد مجرمانه نداشته اند از ارث مورث محروم نخواهند بود (المقنعه/۷۰۳؛ شرائع الإسلام/۸۱۶/۴؛ النّهایه/۶۷۲؛ الجامع للشرائع/۵۰۴؛ المختصر النافع/۲۵۶؛ جواهر الکلام/۳۶/۳۹؛ مفتاح الکرامه/۱۴۱/۲۹)؛ البتّه علّامه حلّی در تحریر الأحکام، قول مذکور را قول



أشهر ذکر می کند (تحریر الأحكام/۱۷۲/۲). بر این اساس، قاتل غیر عمد نه تنها از ماترک مورث محروم نمی گردد بلکه از میزان سهم الارث خویش از دیه ای که بابت قتل غیر عمدی مورث و سایر ورثه پردازد نیز بهره مند می گردد. از میان فقهای اهل سنت ابوحنیفه معتقد است که قتل خطائی چنانچه توسط کودک یا دیوانه واقع شود موجب محرومیت از ارث نخواهد بود و چنین قاتلی از کل ماترک و دیه ارث خواهد برد (الانتصار/۵۹۶).

جالب این که بعضی از فقهای امامیه، در آثار دیگری که تألیف کرده اند از این نظریه دست برداشته و نظر مشهور را پذیرفته اند مبنی بر این که قاتل خطائی فقط از دیه قتل ممنوع می شود. شیخ طوسی و محقق حلی در آثار دیگر خویش، از نظر قبلی عدول کرده و به نظریه سوم گرایش پیدا کرده اند (شرائع الإسلام/۸۱۴/۴؛ المبسوط/۸۰/۴). لازم به ذکر است که نظریه مورد بحث را بسیاری از مؤلفین به طور قاطع به شیخ مفید نسبت داده اند (مختلف الشیعه/۶۴/۹) اما با دقت نظر در عبارات شیخ مفید در کتاب «المقنعه» به دست می آید که نمی توان به طور مطلق عقیده داشت که نظر وی با نظر گروه مورد بحث مشابه است. ایشان در کتاب مذکور هنگامی که نظر خویش را درباره ممنوعیت قاتل از ارث بیان می کند چنین می گوید: «... و يرثه إذا قتله خطأ... و قاتل الخطأ غیر مذنب لأنه لم يتعمد لله خلافاً» (المقنعه/۷۰۳)، به طوری که از این عبارت بر می آید وی اگر چه به طور مطلق، قاتل به ارث بردن قاتل خطایی شده است ولی می توان گفت که این اطلاق مانع از این نیست که بتوانیم نظر او را به عدم منع قاتل خطایی از کل ترکه به غیر از دیه حمل نمائیم؛ به عبارت دیگر وی در این فتوا، در صدد بیان عدم ممنوعیت قاتل خطائی از ماترک مورث است ولی نمی توان گفت که منظور وی این بوده است که قاتل خطائی علاوه بر ترکه، از دیه نیز ارث می برد، مضاف بر این که بعضی دیگر از فقها، نظریه سوم را به شیخ مفید نسبت داده اند (موانع ارث/۱۱۹).

## ۲-۲-۲- ادله دیدگاه دوم و نقد آن

دلیل اول: عموماتی که در کتاب و سنت پیرامون ارث بردن وارد شده است با عمومیت خود شامل ارث بردن قاتل خطائی از ترکه و دیه می شود. به عبارت دیگر، ادگه ای که قاتل را از ارث بردن منع کرده است فقط شامل قاتل عمدی است و در نتیجه، قاتل خطائی تحت عموم افرادی که می توانند از مورث خود ارث ببرند باقی می ماند، چرا که در خصوص قاتل خطائی، منع صریحی وارد نشده است (مستند الشیعه/۱۹/۴۶). پاسخ این استدلال آن است که عمومات کتاب و علی الخصوص عمومات سنت، در مقام تعارض با روایاتی که به طور صریح قاتل خطائی را از دیه محروم کرده است ساقط می شوند؛ گذشته از این، عمومات مذکور به تنهایی دلالت نمی کنند بر این که قاتل خطائی از دیه نیز ارث ببرد بلکه به واسطه آنها فقط وارث بودن قاتل ثابت می شود و این که قاتل خطائی از دیه نیز همانند سایر ماترک مورث ارث ببرد نیازمند دلیل جداگانه ای است که بر آن تصریح شود، در حالی که فرض بر آن است که چنین دلیلی در دست نیست.

دلیل دوم: قائلین به دیدگاه دوم چنین استدلال کرده اند که در قتل خطائی، مؤاخذه از قاتل برداشته شده است (همان)؛ پس چنین قاتلی همان گونه که از اصل ترکه مورث ارث می برد از دیه ای که بابت قتل مورث نیز پرداخت می شود می تواند ارث ببرد. این استدلال نیز مخدوش به نظر می رسد، چه آن که برداشته شدن مؤاخذه در صورتی که منظور از آن نفی قصاص باشد چه ارتباط یا ملازمه ای با اثبات یا نفی ارث بردن از دیه می تواند داشته باشد، چرا که نفی قصاص جنبه کیفری مجازات است که به دلیل عمدی نبودن قتل، شارع مقدس نسبت به قاتل خطائی تخفیف قائل شده، و مجازات قصاص را از آن برداشته است، در حالی که ارث بردن قاتل هر چند قاتل خطائی باشد جنبه حقوقی مجازات می باشد؛ به علاوه به دلیل وجود روایات صحیحه ای که به صراحت، قاتل خطایی را از دیه مورث محروم می داند نوبت به چنین استدلال هایی نمی رسد.

دلیل سوم: روایاتی است که بر ارث بردن قاتل خطائی از دیه مأخوذه از خود قاتل یا از عصبه دلالت دارد؛ از جمله صحیحہ ابن سنان، که در آن چنین آمده است: «سألت أبا عبد الله (ع) عن رجل قتل أمه أ يرثها؟ قال: إن كان خطأ ورثها، وإن كان عمداً لم يرثها: ابن سنان می گوید از امام صادق (ع) درباره شخصی که مادر خود را به قتل رسانده بود سؤال کردم که آیا از مادرش ارث می برد؟ حضرت فرمودند: اگر قتل او خطائی بوده است ارث می برد و در صورت عمدی بودن قتل، از مادر خود ارث نمی برد» (الإستبصار/۱۹۳/۴)؛ در روایت صحیحہ محمد بن قیس نیز آمده است که: «قضى امير المؤمنين في رجل قتل أمه قال: إن كان خطأ فإن له ميراثها وإن كان قتلها متعمداً فلا يرثها: علی (ع) در مورد شخصی که مادر خود را کشته بود چنین حکم کرد که اگر قتل پسر، قتل خطائی بوده است ارث مادر به پسر می رسد، و اگر آن فرزند، مادر خود را به عمد کشته است از مادرش ارث نمی برد» (تهذیب الأحکام/۳۷۹/۹). نیز در روایت حسنه دیگری، قریب به همین مضمون دو روایت قبل چنین آمده است: «إذا قتل الرجل أمه خطأ ورثها وإن قتلها عمداً لم يرثها» (وسائل الشیعه/۳۴/۲۶).

در نقد این روایات و عدم توانایی آن بر اثبات مدعای مورد نظر، چنین گفته شده است که: اولاً- روایات مذکور قاصر است از این که بر ارث بردن قاتل خطائی از دیه ای که توسط خود او یا عصبه پرداخت می شود، دلالت داشته باشد، چرا که به حکم تبادل، بر ارث بردن قاتل خطائی تنها از سایر ترکه غیر از دیه دلالت می کند؛ ثانیاً- روایتی وجود دارد که به صراحت بین دیه و سایر ماترک در قتل خطائی تفصیل قائل شده است، چرا که برابر این روایت، پیامبر (ص) فرموده است که «زن از مال و از دیه قتل شوهرش ارث می برد و شوهر نیز از مال و دیه قتل همسرش ارث می برد مشروط به این که یکی از آن دو مرتکب قتل عمدی دیگری نشده باشد که در این صورت نه از مال و نه از دیه مقتول ارث نمی برد؛ و چنان چه مرتکب قتل خطائی شوند

از اموال دیگری ارث می‌برند ولی از دیه ارث نمی‌برند»<sup>۱</sup> (سنن بیهقی/۶/۲۲۱)؛ گرچه این روایت از نظر سند ضعیف است اما به واسطه عمل کردن بیشتر فقها به مضمون این روایت، ضعف آن جبران شده است و به اجماع فقها، ذکر زوجین در روایت مذکور، سبب تخصیص حکم به زوج و زوجه نمی‌گردد (ریاض المسائل/۲/۳۴۰)؛ به علاوه در ردّ این استدلال باید گفت که می‌توان به عموم یا اطلاق روایات معتبر و مستفیضی اعتماد و تکیه کرد که بر ارث نبردن قاتل از دیه دلالت می‌کنند چنان که در روایت مذکور در بالا، این مطلب قابل استنتاج است.

مطابق آن چه که شیوه حقوق اسلام در جمع بین اخبار متعارض می‌باشد باید به گونه ای بین روایات متعارض جمع کرد تا بتوان حکمی را که قریب به واقع است از میان آنها به دست آورد. بر این اساس، باید با حمل مطلقات بر مقیدات، عموم وارد در احادیث مبنی بر عدم منع قاتل خطائی از کلیه ماترک را به مورد غیر از دیه تخصیص زد و احادیثی را که به منع کلیه قاتلین اعم از عمد و غیر عمد نظر دارند خاص قاتلین عمدی دانست؛ مضاف به این که نظر مشهور امامیه و نیز اجماع های ذکر شده در کتب فقهی (الانتصار/۳۰۷)، به سوی چنین نظری گرایش دارند.

دلیل چهارم: مطابق نصوص فقهی از جمله آیه «و من قتل مؤمناً خطأً فتحرير رقبه مؤمنه و ديه مسلمة الى أهلها» (نساء/۹۲)، قاتل خطائی باید به ورثه مقتول دیه پردازد، که در فرض خطای محض بودن قتل، عاقله این دیه را به ورثه پرداخت می‌کند، حال چنان چه قاتل از دیه مربوطه ممنوع نباشد در واقع باید بخشی از دیه را مجدداً به خودش پرداخت نماید زیرا وی نیز از جمله ورث است، در حالی که مطابق قاعده، معقول نیست که دیه از عاقله گرفته شده و به خود قاتل بابت جنایتی که خودش وارد کرده است باز گردد (ریاض المسائل/۲/۳۴۰). مگر این که قید «مسلمه» در آیه شریفه، قید

۱- متن روایت چنین است: «ترث المرأة من مال زوجها و من ديته، و يرث الرجل من مالها و ديتها ما لم يقتل أحدهما صاحبه عمداً، فلا يرث من ماله و لا من ديته، و إن قتل خطأً ورث من ماله و لا يرث من ديته.»

غالب در نظر گرفته شود همانند قید « فی حجورکم » در آیه « و ربائبکم اللاتی فی حجورکم » (نساء/۲۳) که قید غالب است (بلغه الفقیه/۴/۲۵۴). ممکن است در رد این استدلال گفته شود که مطابق نظر مشهور فقهی، دیه قتل خطائی بر عهده عاقله جانی خواهد بود و وقتی که عاقله، مسؤول پرداخت دیه باشد دیگر چنین محظوری پیش نمی آید. اما این پاسخ نیز نمی تواند تحلیل ما را مخدوش سازد، زیرا اگر چنین باشد مطابق قاعده کلی، عاقله قاتل باید دیه را به وراثت که قاتل نیز جزئی از آنان است بپردازد و در این صورت قاتل نه تنها از لحاظ قتل غیر عمدی خود هیچ گونه مجازاتی ندیده است بلکه قدری نیز از عاقله که متحمل جنایت خطائی وی شده اند پاداش گرفته است، و منطق حقوقی چنین عمل عبث و ناشایسته ای را نمی پذیرد (مواعن ارث/۱۲۲).

دلیل پنجم: مطابق قاعده ای که از کتاب و سنت و اجماع به دست می آید هر وارثی که مقتضی وراثت در او وجود داشته باشد از ماترک مورث بهره خواهد گرفت، اما شارع مقدس به منظور حفظ جان مورثین و جلوگیری از قتل آنان توسط وارثین طماع و سودجو که ممکن است جهت دستیابی هرچه زودتر به ماترک مورث، اقدام به قتل وی کنند با محروم نمودن قاتل عمد از ارث مورث، تخصیصی بر کلی وارد نموده است ولی در مورد قاتلین خطائی از طرفی این گونه وراثت، هیچ گونه قصد مجرمانه ای در ارتکاب قتل نداشته، و از لحاظ قانونی گناهکار شناخته نمی شوند و طمع و سودجویی در دستیابی سریع تر به ماترک مورث نیز در مورد اینان وجود ندارد (جواهر الکلام/۳۶/۳۹)؛ مؤید این دلیل، ادله وارده در مورد منع قاتل از ارث است که تنها متوجه قاتل عمدی است و چنان که از ظاهر این ادله بر می آید امام (ع) قاتل عمدی را کلاً از ارث ممنوع می داند؛ به عنوان نمونه در روایتی آمده است که: «إِنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ: إِذَا قَتَلَ الرَّجُلُ أُمَّهُ خَطَأً وَرَثَتَهَا، وَ إِنْ قَتَلَهَا مُتَعَمِّدًا فَلَا يَرِثَهَا» (وسائل الشیعه/۳۳/۲۶، باب ۹، حدیث ۱)؛ مطابق این روایت، قاتل خطائی بدون قاتل شدن به این که از دیه ارث نمی برد بهره مند از ارث دانسته شده است و چنان که از قواعد اصولی بر می آید ترک استفصال و نیز سکوت در مقام بیان حکم، دلیل بر این است که شارع مقدس، نظر به

منع از ارث دیه نداشته است و بر این اساس باید معتقد بود که قاتل خطائی به طور مطلق از مجموع ترکه و نیز دیه مورث ارث خواهد برد.

در نقد این استدلال چنین به نظر می رسد که گرچه حکمتی که در منع قاتل عمدی از ارث و دیه وجود دارد که همان دستیابی به ماترک مورث است در قتل خطائی منتفی است اما با دقت در متن احادیث در می یابیم که کلمه «ورثها» از نظر عرفی به ماترک مورث اطلاق می گردد، چنان که در نظر اولیّه، عرف از کلمه «ارث»، نظر به ماترک میت که از او باقی مانده، دارد و نمی توان دیه ای را که پس از قتل به وارثین تعلق می گیرد مشمول ترکه میت قرار داد؛ به عبارت دیگر این کلمه، ظهور عرفی در اموال به جا مانده از متوفی به جز دیه دارد، لذا این احادیث، شامل دیه نمی گردد. برخی تا آنجا پیش رفته اند که گفته اند حتی اگر بپذیریم که این روایات بر مطلوب شما یعنی ارث بردن قاتل خطائی از دیه دلالت دارد باز می توان گفت که استدلال به این روایات مبنی بر ارث بردن قاتل خطائی از دیه، به اعتبار این نیست که تنها روایات مذکور، چنین دلالتی دارند بلکه به واسطه این روایات ثابت می شود که قاتل، وارث است مطلقاً یا این که وارث سایر اموال است، و سپس به انضمام احادیث صحیح مستفیض که دلالت می کنند بر این که دیه نیز همانند سایر اموال است یا کسی دیه را می گیرد که سایر اموال را نیز می گیرد یا این که ورثه بر اساس کتاب خدا از دیه ارث می برند ادعای شما ثابت می شود (مستند الشیعه ۴۷/۲). در نتیجه، منظور از استدلال به این روایات آن نیست که تمام ادعای فقها تنها به واسطه همین روایات قابل اثبات است؛ به علاوه این که روایات مذکور، سبب می شوند تا قاتل در آن دسته از روایاتی که به طور مطلق از ارث ممنوع شده است به قاتل عمدی تخصیص بخورد، و نتیجتاً قاتل خطائی تحت عموم روایات ارث باقی مانده و مخصّصی نداشته باشد.

۲-۳- دیدگاه سوّم: تفصیل بین دیه و سایر ماترک

۲-۳-۱- بررسی نظر فقها

اکثر قریب به اتفاق فقهای امامیه معتقدند که قاتل خطائی، فقط از دیه ای که ناشی از قتل پرداخت می شود ارث نمی برد ولی از بقیه ماترک بهره مند می شود؛ این نظریه، نظر مشهور فقهای امامیه است (النهایه/۶۷۲؛ المهذب/۱۶۲/۲؛ الانتصار/۳۰۷؛ الکافی فی الفقه/۳۷۵؛ الوسيله/۳۹۶؛ السرائر/۲۷۴/۳؛ غینه النزوع/۳۳۰؛ إصباح الشیعه/۳۷۱؛ ارشاد الأذهان/۱۲۸/۲؛ ایضاح الفوائد/۱۷۹/۴؛ قواعد الأحکام/۳۴۶/۳)، چنان که ملاحظه می شود بسیاری از بزرگان فقه امامیه نظیر سید مرتضی، ابن جنید، شیخ طوسی و علامه حلی به نظر سوّم قائل شده اند. این قول را شهید ثانی در مسالک، و محقق سبزواری در کفایه الأحکام، به اکثر فقهای امامیه نسبت داده اند (مسالک الأفهام/۳۸/۱۳؛ کفایه الأحکام/۲۹۰)؛ همچنین از سید مرتضی، (الانتصار/۳۰۸)؛ شیخ طوسی (الخلاف/۲۸/۴-۳۰)؛ ابو الصّلاح حلبی (الکافی فی الفقه/۳۷۵)، و ابن زهره حلبی (غینه النزوع/۳۳۰) و ابن ادریس حلی (السرائر/۲۷۴/۳) نقل اجماع شده است بر این که قتل خطائی، قاتل را از دیه ای که بابت قتل پرداخت می شود ممنوع می کند ولی قاتل خطائی می تواند از سایر ماترک ارث ببرد. علامه حلی نیز در تحریر الأحکام، این قول را قول نیکو و خوبی دانسته است: «فقال یرث من التركة ولا یرث من الدیه و هو حسن» (تحریر الأحکام/۱۷۲/۲).

## ۲-۳-۲- ادله دیدگاه سوّم

دلیل اوّل: قاتل شدن به ارث بردن قاتل خطائی از سایر ماترک بجز دیه، و ارث نبردن از دیه، سبب جمع بین هر دو دلیل می شود؛ هم دلیل کسانی که به طور مطلق قتل خطائی را مانع ارث می دانند، هم از دیه و هم از سایر ماترک، و هم دلیل کسانی که وی را مطلقاً بهره مند از ارث می دانند، به عبارت دیگر، منظور ادله ای که نظر به ارث بردن قاتل خطائی دارد ارث بردن از سایر ماترک به غیر از دیه است، و منظور ادله ای که نظر به ارث نبردن قاتل خطائی دارد ارث نبردن از دیه است و به این ترتیب بین هر دو دسته ادله جمع صورت می گیرد. این جمع، مبتنی بر قاعده اصولی «الجمع مهمما أمکن أولى من الطرح» است که سبب جمع بین اخبار متعارض می گردد و به این وسیله، عموم ادله راجع به ارث بردن از جمیع ترکه را به ترکه غیر از دیه محدود کرده،

و عدم ارث بردن مطلق از ترکه و دیه را به قاتل عمد اختصاص می دهد و بدین ترتیب به هر دو دسته از روایات عمل شده و هیچ یک طرح نمی شود.

دلیل دوّم: اجماع مبنی بر ارث بردن قاتل خطائی تنها از سایر ماترک و ممنوعیت وی از دیه قتل که در کتب فقهی متقدمین امامیه (الانتصار/۳۰۷، غنیه النزوع/۳۳۰) ذکر شده است، و نیز شهرت فتوایی آن (النهایه/۶۷۲؛ ایضاح الفوائد/۱۷۹/۴)، مؤید چنین نظریه‌ای می باشد.

دلیل سوّم: مطابق آیه «و من قتل مؤمناً خطأ فتحرير رقبة مؤمنة و ديه مسلمة الي أهلها» (نساء/۹۲)، بر فرض شبه عمد بودن قتل خطا، پرداخت دیه توسط وارث واجب بوده، و در فرض خطای محض بودن قتل، عاقله واجب است که دیه قتل خطائی را بپردازد؛ حال اگر قاتل خطائی از دیه محروم نباشد گرفتن دیه از عاقله و دادن آن به قاتل خطائی بابت جنایتی که خودش مرتکب شده است معقول نیست؛ از اینرو طبق دیدگاه سوّم، با محروم کردن قاتل خطائی از دیه ای که بابت قتل پرداخت می شود در چنین محذور عقلی قرار نمی گیریم، چرا که طبق این دیدگاه، چیزی از خود قاتل به خودش پرداخت نمی گردد (مستند الشیعه/۴۸/۱۹).

دلیل چهارم: روایاتی که برای اثبات مدّعی مطلوب، نصّ محسوب می شوند؛ از جمله روایت عمرو بن شعیب از پیامبر (ص) که فرمودند: «ترث المرأه من مال زوجها و من دیته، و یرث الرّجل من مالها و دیتها ما لم یقتل أحدهما صاحبه عمداً فلا یرث من ماله و لا من دیته، و إن قتله خطأ ورث من ماله و لا یرث من دیته: زن از اموال و از دیه قتل همسرش ارث می برد و مرد نیز از مال و از دیه قتل همسرش ارث می برد مشروط به این یکی از آن دو، دیگری را به قتل عمد نکشته باشد که در این صورت، نه از مال او و نه از دیه اش ارث نمی برد؛ و چنان چه دیگری را به قتل خطا کشته باشد از اموال وی ارث می برد ولی از دیه اش ارث نمی برد» (سنن بیهقی/۲۲۱/۶)، و روایاتی که با اطلاق خود دلالت می کنند بر این که زوج و زوجه قاتل، هیچ مقدار از دیه ارث نمی برند؛ خواه قتل خطائی باشد خواه قتل عمدی - از جمله روایت سکونی که در آن آمده است



«إِنَّ عَلِيًّا (ع) لايورث المرأة من ديه زوجها شيئاً و لايورث الرجل من ديه امراته شيئاً و لا الإخوه من الأم من الديه شيئاً» (وسائل الشيعة/۳۹/۲۶؛ تهذيب الأحكام/۳۸۰/۹؛ الإستبصار/۱۵۹/۴) - در این روایات، به اجماع فقها «زوجین» تخصیص نخورده است (مستند الشيعة/۳۸/۱۳)، لذا این که مطابق روایت مذکور، ارث نبردن از ديه به زن و شوهر اختصاص پیدا کرده باشد ضرری به ادعای فوق وارد نمی کند چرا که هیچ کس بین حکم زوجین و حکم دیگر اشخاص غیر از زوجین، قائل به تفصیل نشده است (مستند الشيعة/۴۸/۱۹).

اگر در ردّ روایت نبوی (ترث المرأة...) گفته شود که روایت مذکور به دلیل ضعیف بودن سند، صلاحیت تخصیص ندارد در پاسخ خواهیم گفت که گرچه این روایت ضعیف است اما در کتب فقهی امامیه نقل شده است و ضعیف بودن آن با ادعای شهرت جبران می گردد (همان/۴۹/۱۹)؛ و چنان چه در ردّ روایتی که بر عدم ارث بردن زوج و زوجه از ديه دلالت می کند گفته شود که این روایات نسبت به روایاتی که قبلاً بیان شد اعمّ مطلق است در پاسخ خواهیم گفت که چنین نیست، بلکه نسبت بین این دسته روایات، و روایاتی که به ارث بردن قاتل خطائی از ديه دلالت دارند نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار می باشد، و در نتیجه این دو دسته روایات با یکدیگر تعارض می کنند و روایت نبوی، سبب جمع بین آنها می شود بلکه روایت نبوی، نسبت به تمامی روایات، اخصّ مطلق بوده و باید سایر روایات را به وسیله آن تخصیص زد (همان).

همچنین اگر اشکال شود که اجماع منقول ادعایی مبنی بر ارث بردن قاتل خطائی از سایر مارک و محرومیت ازدیه، حجیت ندارد مخصوصاً در چنین موردی که بسیاری از فقها ادعای شهرت بر خلاف آن کرده اند و حتی می توان گفت که نقل شهرت با نقل اجماع تعارض کرده و هر دو ساقط می شوند و حتی در فرض اجتماع آن دو، هر دو دلیل ضعیف می شوند خواهیم گفت صرفنظر از اجماع، دلایل محکم دیگری از جمله روایات عدیده بر اثبات مدعای ما دلالت دارد که در این صورت نیازی به دلیل اجماع نخواهد بود.

دلیل پنجم: برخی از روایات که از نظر سندی اشکال دارند ولی قاتل خطائی را به طور کلی از دیه و ماترک ممنوع می دانند به دلیل شباهت به آرای فقهای عامه، باید حمل بر تقیّه شوند؛ از این رو از لحاظ فقهی نمی توان به آنها اعتماد کرد.

دلیل ششم: بسیاری از روایاتی که مطابق دیدگاه اول و دوم وارد شده است از نظر سندی با اشکال مواجه است به طوری که نمی توان از آنها به عنوان سند غیر قابل تردید استفاده کرد. به علاوه این که به دلیل تعارض با احادیث معتبر دیگر که بر خلاف آن بوده و قاتل خطائی را فقط از دیه محروم می داند از درجه اعتبار ساقط می گردد.

#### ۴- بررسی دیدگاه قانون مدنی

قانون مدنی در ماده ۸۸۰ چنین مقرر می دارد: «قتل از موانع ارث است، بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد از ارث او ممنوع می شود . . .». از مفهوم مخالف متن این ماده بر می آید که قانونگذار، قاتل غیر عمدی را ممنوع از ارث مورث نمی داند. کسی که تفسیر موسّع را شیوه کار خود قرار داده باشد می تواند با اتکا به ظاهر ماده مذکور، قاتل غیر عمد را همان طور که از ماترک محروم نیست از دیه نیز محروم نداند، زیرا در هیچ یک از متون قانونی ما، در مورد محرومیت قاتل غیر عمد از دیه تصریحی به عمل نیامده است؛ مضاف بر این که ماده ۸۸۰ ق.م. با آوردن جمله «ارث نمی برد» مفهوم وسیعی به ماده بخشیده است، زیرا که ارث نبردن همان گونه که بر مطلق ترکه و دیه ناظر است در مفهوم مخالف خویش که «ارث بردن» باشد نیز باید به مطلق ترکه، اعم از دیه و غیر دیه نظر داشته باشد (موانع ارث/۱۲۷). در ردّ چنین استدلالی می توان بیان کرد که از لحاظ عرف حقوقی، کلمه «ارث» معمولاً به ماترک میّت که شامل اموال مادی منقول و غیر منقول و منافع مادی وی است اطلاق می گردد. لذا نمی توان آن را به مطلق ماترک که دیه نیز جزء آن است اطلاق نمود. بنابراین در موردی که شخص قاتل عامد به حکم قانون، از ارث مورث محروم می گردد مطابق این فهم

عرفی، تنها از ماترک بجا مانده مورث ممنوع خواهد بود منتهی با قیاس اولویت می توان گفت که قاتل عمدی که به حکم قانون از مجموع ماترک مورث ممنوع شده است به طریق اولی از دیه او نیز که مستقیماً ناشی از ارتکاب جرم حاصل شده است محروم خواهد بود، به علاوه این که همان طور که قبلاً نیز بیان شد از لحاظ تحلیل عقلی هم قابل پذیرش نیست که دیه پرداخت شده دوباره به خود او برگردد، و در مورد قاتل غیر عامد نیز که مطابق مفهوم مخالف ماده ۸۸۰ ق.م. از ارث مورث محروم نمی باشد مطابق قاعده عرفی یاد شده، تنها از مجموع ماترک که دیه جزء آن نیست ارث خواهد برد، ولی در مورد ارث بردن از دیه، مطابق تحلیل عقلی و حقوقی که بیان شد از آن ممنوع خواهد بود. به سخن دیگر، قانونگذار در ماده ۸۸۰ ق.م. تنها قصد محروم کردن قاتل عامد از کل ترکه را داشته است اما در مورد قاتل غیر عمد، به علت اوضاع خاص زمان تدوین قانون که مقررات دیات در آن اجرا نمی گردیده، تنها به نحو اجمالی، به عدم ممنوعیت وی از ترکه حکم نموده است، ولی از آن جا که منبع اساسی قانون مدنی، فتاوی مشهور امامیه است باید قائل به ممنوعیت قاتل خطائی از دیه مقتول گردید. مضاف بر این که اگر چنین موردی را از مصادیق سکوت قانون بگیریم بنا به دستور اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی، در موارد سکوت قانون باید دادرس با استناد به منابع فقهی معتبر یا فتاوی مشهور، حکم موضوع را بیان نماید، از اینرو باید معتقد بود که مفهوم مخالف ماده ۸۸۰ ق.م. که به عدم ممنوعیت قاتل غیر عمدی از ارث نظر داشته است به مورد غیر از دیه اختصاص دارد (همان). بر قانونگذار است که در اصلاحات بعدی قانون مدنی یا قانون راجع به دیات، ضمن تصریح به این موضوع که قاتل غیر عمد فقط از دیه ارث نمی برد، از ایجاد هر گونه برداشت های متفاوت و ناصحیح از مواد قانونی جلوگیری نماید.

## نتیجه

از مجموع آن چه که در طرح دیدگاه های گوناگون فقها در خصوص حکم ارث بردن یا ارث نبردن قاتل خطائی از دیه و سایر ماترک مورث خود بیان گردید به دست می آید که اولاً- دیدگاه اول و دوم که از اطلاق برخوردار است با توجه به اطلاق خود، فاقد دلایل معتبر فقهی و اصولی بوده و قابلیت اثبات مدعای خود را ندارند؛ ثانیاً- استدلال به آن دسته از روایات که برای قاتل خطائی ارث قائل شده است سبب می شود در روایات دیگری که به طور مطلق ارث را از قاتل نفی کرده است به قاتل عمدی تخصیص بزنیم و در نتیجه قاتل خطائی تحت عمومات ارث بردن از دیه باقی بماند، رابعاً- بین روایاتی که نظریه تفصیل بین ارث نبردن قاتل خطائی از دیه و ارث بردن از سایر ماترک را اثبات می کند و بین روایاتی که به ارث بردن قاتل خطائی از دیه دلالت دارد رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار بوده و پس از ایجاد تعارض بین آنها، روایت نبوی (ترث المرأه.....)، سبب تخصیص سایر روایات می گردد. خامساً- روایاتی که بر عدم ارث بردن قاتل خطائی از دیه و سایر ترکه دلالت دارد به دلیل ضعف سند و مطابقت با نظرات عامه باید حمل بر تقیه گردد.

از مجموع استدلال ها و نقدی که بر هر یک از ادله دیدگاه اول و دوم وارد شد به دست می آید که قائل شدن به نظریه تفصیل بین ارث بردن از سایر ماترک، و بین ارث نبردن از دیه، بر پایه های محکم فقهی استوار می باشد.

## منابع

- ابن برّاج، قاضی عبد العزیز برّاج طرابلسی، **المهذب**، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۶ق.
- ابن حمزه طوسی، ابو جعفر محمد بن علی، **الوسیله الی نیل الفضیله**، ج ۱، قم، مکتبه السید المرعشی، ۱۴۰۸ق.
- بحر العلوم، سید محمد، **بلغه الفقیه**، ج ۴، چ ۴، تهران، منشورات مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ق.
- بندرچی، محمدرضا، **موانع ارث در حقوق مدنی و فقه شیعه**، ج ۱، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۲.
- بیهقی، احمد بن حسین بن علی، **السنن الکبری**، ج ۶، بیروت، دار الفکر، بی تا.

بازپڑوھی ادلہ مانعیت قتل خطائی از ارث \_\_\_\_\_ ۱۵۷

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **ترمینولوژی حقوق**، ج ۱۳، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۲.
- جبعی عاملی، زین الدین بن علی (شہید ثانی)، **الرّوضه البھیة فی شرح اللّمعہ الدمشقیة**، ج ۸، قم، انتشارات داوری، ۱۴۱۰ق.
- \_\_\_\_\_، **مسالك الأفهام الى تنقیح شرائع الإسلام**، ج ۱۳، ج ۱، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۳ق.
- حسینی عاملی، سید محمدجواد، **مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه**، ج ۲۹، مصر، بی تا، ۱۳۲۶ق.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۲۶، ج ۲، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
- حسینی قنوجی بخاری، ابی الطیب صدیق بن حسن بن علی، **الرّوضه النّدیة شرح الدرر البھیة**، ج ۲، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۵۸ق.
- حلبی، حمزه بن علی بن زهره، **غنیة النزوع الى علمی الأصول و الفروع**، ج ۱، قم، مؤسسه الإمام الصادق، ۱۴۱۷ق.
- حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن (محقق حلّی)، **المختصر النافع فی فقه الامامیة**، ج ۳، تهران، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۰ق.
- \_\_\_\_\_، **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ج ۴، ج ۴، تهران، انتشارات استقلال، ۱۳۷۳.
- حلّی، محمد بن منصور بن احمد (ابن ادريس)، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، ج ۳، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۰ق.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلّی)، **قواعد الأحكام**، ج ۳، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۳ق.
- \_\_\_\_\_، **إرشاد الأذهان الى أحكام الإيمان**، ج ۲، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۰ق.
- \_\_\_\_\_، **تحریر الأحكام الشرعیة**، ج ۲، مؤسسه آل البيت، بی تا.
- \_\_\_\_\_، **ریاض المسائل فی بیان الأحكام بالدلائل**، ج ۲، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ق.
- \_\_\_\_\_، **مختلف الشیعه**، ج ۹، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۲ق.
- حلّی، یحیی بن سعید، **الجامع للشرائع**، قم، مؤسسه سید الشهداء، ۱۴۰۵ق.

- حلبی، ابوالصلاح، **الكافی فی الفقه**، اصفهان، مکتبه امیر المؤمنین (ع)، ۱۴۰۳ق.
- خوئی، سید ابوالقاسم، **منهاج الصالحین**، ج ۲، ج ۲۸، مدینه العلم، ۱۴۱۰ق.
- خمینی، سید روح الله (امام)، **تحریر الوسیله**، ج ۲، ج ۲، نجف، مطبعه الآداب، ۱۳۹۰ق.
- خوانساری، سید احمد، **جامع المدارک فی شرح المختصر النافع**، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۵، ج ۲، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۵۵ق.
- دیلمی، حمزه بن عبد العزیز، **المراسم العلویّه فی الأحکام التّبویّه**، تهران، المعاونه الثقافیه للمجمع العالمی لأهل البیت (ع)، ۱۴۱۴ق.
- سبزواری، محمدباقر، **کفایه الأحکام**، اصفهان، مدرسه صدر مهدوی، چاپ سنگی.
- سبزواری، علی بن محمد بن محمد بن قمی سبزواری، **جامع الخلاف و الوفاق بین الامامیه و بین ائمه الحجاز و العراق**، ج ۱، قم، انتشارات زمینه سازان ظهور امام عصر (عج)، ۱۳۷۹ش.
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ الطائفه)، **الخلاف**، تحقیق خراسانی، شهرستانی، و نجفی، ج ۴، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- \_\_\_\_\_، **المبسوط فی فقه الامامیه**، تحقیق محمد تقی کشفی، ج ۴، المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ق.
- \_\_\_\_\_، **تهذیب الأحکام**، ج ۹، ج ۴، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵.
- \_\_\_\_\_، **الإستبصار**، ج ۴، ج ۴، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۳.
- \_\_\_\_\_، **النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی**، بیروت، دار الأندلس، افست انتشارات قدس محمدی.
- عاملی، بهاء الدین (شیخ بهائی)، **جامع عباسی**، تهران، مؤسسه انتشارات فراهانی، بی تا.
- عبد الله، عمر، **أحکام الموارث فی الشریعه الاسلامیه**، ج ۱، مصر، دار المعارف، ۱۹۵۵م.
- فخر المحققین، ابی طالب محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، **ایضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد**، ج ۴، قم، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۷ق.
- فیض کاشانی، ملا محمد محسن، **مفاتیح الشرائع**، ج ۳، ج ۱، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، بی تا.
- کیدری بیهقی، محمد بن حسین، **اصباح الشیعه بمصباح الشریعه**، ج ۱، قم، مدرسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۶ق.
- مسجدسرای، حمید، **ترمینولوژی فقه**، ج ۱، تهران، انتشارات پیک کوثر، ۱۳۹۱.

- مغنیه، محمدجواد، **الفقه علی المذاهب الخمسه**، ج ۴، تهران، مؤسسه الصادق للطباعه و النشر، ۱۳۷۷.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، **المقنعه**، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۰ق.
- مقدسی، ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد (ابن قدامه)، **المغنی**، ج ۷، بیرت، دار الكتاب العربی، بی تا.
- مکی عاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول)، **اللمعه دمشقیه**، ج ۱، قم، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
- \_\_\_\_\_، **الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه**، ج ۲، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۲ق.
- موسوی بغدادی، علی بن حسین (سید مرتضی)، **الانتصار**، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۵ق.
- نجفی، محمدحسن (صاحب جواهر)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، ج ۳۹، ج ۳، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۷.
- نراقی، ملا احمد، **مستند الشیعه فی أحكام الشریعه**، ج ۱۹ و ۱۳، ج ۱، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ق.
- نووی، محی الدین بن شرف نووی، **المجموع**، دار الفکر، بی تا.

